

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله و بركاته

محتویات

- ۱ برای کسب روزی، خودتان را به زحمت بیش از حد نیندازید
- ۲ اگر قانع و راضی بودید، می توانید با امام زمان نجوا کنید
- ۳ آرام باشید؛ روزی شما را کسی نمی خورد
- ۴ صدقات، شما را حفظ می کند
- ۵ کار، خیلی خوب چیزی است
- ۶ آنچه که باعث کفر تو است، در درون تو است
- ۷ شما باید با یقین تأمین شوید
- ۸ اگر امر را اطاعت کردی، تا حتی برادر رسول الله می شوی
- ۹ تمام خلق، کسری دارند، تا حتی انبیاء؛ اما ائمه وجه خدا هستند
- ۱۰ خدا، از شما توقع شکرانه دارد
- ۱۱ دعا

برای کسب روزی، خودتان را به زحمت بیش از حد نیندازید

به خود آقا امام زمان (عج الله فرجه) که من دم از او می زنم گفتم اصلاً من امروز هیچ چیز ندارم. از رفقایم تقاضا کردم که چیزی بگویند من هم خدمتشان بگویم. بعد هم رفتیم در تاریکی، گفتم: خدایا! چیزی به دهن ما جاری کن که نفعی به رفقای ما برسد و القاء و افشاء به ما بده. حالا دلم می خواهد توجه بفرمایید؛ اما من فکر می کنم که شما را خیلی می خواهم. وقتی شما را می خواهم روی نظری می خواهم. خدا می خواهد. الان حرف ما همین بود. ما باید رفاقتمان اینطوری باشد. اگر اینطوری نباشد به هم جفا کردیم. رفاقتها، گذران است. رفاقت گذرانی خیلی فایده ندارد. حضرت می فرماید: در آخرالزمان، با مردم گذران باشید؛ اما خودتان مواظب امر باشید. لای مردم باشید، با مردم نباشید. سؤال می کنند چرا؟ می گوید: مردم اهل دنیا می شوند تا حتی علماء. حضرت می فرماید که دینتان را بردارید از گیر مردم فرار کنید. مانند گوسفندی که از گرگ فرار می کند؛ یعنی از آن ها فرار کنید، از همه فرار کنید، دینتان را حفظ کنید. حالا شخصی آمده پیش امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مریض شدی؟ می گوید: بله، می فرماید: ما مریض شدیم. نمی گوید، من، می فرماید: ما مریض شدیم؛ یعنی ما، دوازده امام، چهارده معصوم. آن وقت می گوید: بهتر شدی؟ می گوید: بله، می فرماید: ما بهتر شدیم؛ یعنی وجود شما به وجود امام صادق (علیه السلام) متصل است؛ اما در زمانی که امرشان را اطاعت کنیم، از امرشان جدا نشویم. این ها خودشان امرند... در دنیا، شیطان اول مقدس است. متدین نیست. می آید شما یا ما را مقدس می کند، از راه مقدسی ما را بیچاره می کند. الان با مقدسی می آید راه می دهد، خب، شما یک کارگاهی دارید، درست است؟ آره، می گوید یکی دیگر هم بگیر، یکی دیگر هم بگیر. می گوید: می دانی چه کاری می توانی بکنی؟ می گوید تو مداخل می کنی، خمس می دهی، سهم امام می دهی به مردم می دهی. ببین چقدر این کار خوب است. از آن طرف چه کارت می کند؟ از اینجا یک دفعه، فلجت می کند. پول نزول می کنی. به آنکه می دهد لعنت می کند، به آنکه هم می گیرد لعنت می کند، قرآن هست یا نه؟ تو اصلاً کافر شدی، تو می خواستی فایده به مردم برسانی؛ اما کافر شدی، لعنت به کافر می کند. چرا به من لعنت می کند؟ اول چه کارت می کند؟ مقدست می کند. حالا این باز بالاتر می رود. می خواهد تو را هم از بین ببرد. چطور از بین می برد؟ تو مغز قابل یا کارگاه این مغز شما، کشش مغز شما فکر یک کارگاه را دارد، فکر دو کارگاه دارد، دیگر سومی اش را گیجت می کند. الان می بیند شاگرد اینجور است، آن اینجور است، آن اینجور است، فکر می کنیم خدای ناکرده حواس پرتی به هم می زنیم. چه فایده دارد؟ توجه فرمودید؟

اگر قانع و راضی بودید، می توانید با امام زمان نجوا کنید

به روح تمام دوازده امام، چهارده معصوم، حاج شیخ عباس می‌گفت: خدا هر که را نخواهد سازش می‌کند، پولدارش می‌کند. چرا؟ این آنوقت یک موقعیتی دارد. این تأیید موقت است. یک مقدار چیز می‌شوی گرفتارت می‌کند. قوم حضرت موسی گناه می‌کردند. موسی گفت عذاب نازل می‌شود. دیدند نه. گفت موسی پس عذاب کو؟ خدا گفت به این‌ها بگو من لذت عبادت از این‌ها گرفتم، به همدیگر هم بدبینشان کردم. حالا شما بین همین‌ها جور هست یا نه؟ در خانواده‌ها همین‌طور است یا نه؟

« به روح تمام انبیاء! من یک شبم را به سلطنت سلیمان نمی‌دهم. من به شما بگویم چیزی هم ندارم. من همچنین دارایی هم ندارم که به عشق دارایی‌ام، به عشق ملکم، به عشق اجاره، باشم. من هیچ چیز ندارم. روزی‌ام را خدا دارد می‌دهد، خیلی هم قشنگ می‌دهد. من نمی‌خواهم توجیه بکنم. الحمد لله الان در یخچال هم مرغ هست، هم گوشت است، هم میوه است، همه چیز است. من توجیه نمی‌کنم. من می‌خواهم به شما بگویم در صورتی که ندارم، خدا دارم. در صورتی که ندارم، امام زمان (عج الله فرجه) دارم، نجوا می‌کنم. من نمی‌خواهم بگویم که بگویید این امام زمانی هست. من این‌ها را قدری رد می‌کنم. به دوست عزیزم گفتم وقتی من مردم افشا کنید، حاضر هم نیستم. با او هم عهد و پیمان کردم به کلی من را احترام نکنید.»

الان ببینید به شما چه می‌گویم.

«من یک دوستی داشتم به نام حاج مظلوم، این بنده خدا راست‌راستی هم مظلوم بود. یک باغ داشت، همه انارهایش را می‌داد به مردم؛ اما آدم‌شناس هم بود. بعضی می‌آمدند از این طلبه‌ها چند تا انار می‌گذاشت جلوی‌شان توی باغ می‌رفت. با بعضی‌ها حرف می‌زد. حالا کاری ندارم. یک وقت این‌ها می‌گفتند ایشان هست تا امام زمان (عج الله فرجه) بیاید. این مریض شد و او را بردند عملش کردند. حال‌ندار شد. خواب دیدم که من در باغش آمدم. او به من گفت: حاج حسین! یک نفر اینجا می‌آید که هر چه صفات خوبی در عالم است به او است. ما فکر کردیم به غیر امام زمان (عج الله فرجه) کسی دیگر نیست. رفتیم بالای باغش، تا به من رسید، من سلام کردم. گفت: فلانی! خوشی تمام شد. در صورتی که گفت تمام شد، گفتم: جد شما هم گفته؛ اما به نظرم دو خوشی است: یکی دستم را همچنین کردم، از دم پایش بردم تا بالا، گفتم: آدم خدمت امام زمانش باشد. گفتم: یعنی شما را می‌شناسم، گفتم: یکی هم بیتوته شب. همچنین خندید که من هنوز عاشق دندان‌هایش هستم.»

عزیز من! بیتوته شبت را از بین می‌برد. قرآن می‌گوید: مثل زنبور عسل نباشید، مرتب دور شما می‌پیچد آخر هم در آن غرقید. متدین باشید. مقدس نباشید. توجه می‌کنید من چه می‌گویم؟ باید شما قدری که از دنیا بروید کنار، آن‌ها ضببتان می‌کنند. بازی نخورید. البته خیلی شما فکرتان خوب است؛ اما مقدسی با آدم می‌کند. یکی دیگر؛

«ما باز رفتیم توی فکر که بالاخره سواد پیدا کنیم. چند وقت رفتیم مسجد جمکران نشد، بالاخره قهر کردیم. قهر کردیم با امام زمان (عج الله فرجه). گفتم: خب، تو بابایت رعیت است، اینجوری بوده است، تو خودت اینجوری است، می‌خواهی آقا را ببینی؟ این چه خیالی است؟ قهر قهر کردم. ما یک اتاقی داشتیم در آن بیتوته می‌کردیم، من یک دفعه دیدم آقا با یک نفر دیگر تشریف آوردند. گفت که ایشان آقا امام زمان (عج الله فرجه) است. چه می‌خواهی؟ گفتم: من دو تا خواهش دارم. یک حرف هم می‌خواهم بپرسم، اجازه می‌خواهم. گفتم: آقا! خواهش من این است که من دلم می‌خواهد یاور شما باشم. اگر شما الان امر کنید، سلطنت سلیمان را به من بدهند، قدری هم بالاتر، سلیمان حدی داشت، من حدی هم نداشته باشم؛ یعنی یک حکومت عالمی داشته باشم، من دلم خوش نیست تا احقاق حق از جدت حسین، مادت زهرا نکنند. تا گفتم مادرش زهرا، ایشان ناراحت شد. به خودم گفتم: خاک بر سرت، چطور می‌خواهی یاورش باشی؟ کاش نگفته بودم. بعد من به ایشان گفتم: یاور شما باشم. ایشان فرمود: صلوات بفرست. حالا من یک صلواتی هر روز دارم. بین من چه می‌گویم. من می‌گویم اگر این عالم را در اختیار من بگذارید، من دلم خوش نیست. یعنی چه؟ معنی این را می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی باید ما هم‌ااش در فکر یآوری امام زمان (عج الله فرجه) باشیم. هم‌ااش بیتوته داشته باشیم.»

آرام باشید؛ روزی شما را کسی نمی‌خورد

حالا این روایتش؛ یکی شخصی بود فرزندش را پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد. به حضرت گفت من می‌خواهم او را سر یک کاری بگذارم. فرمود چه کاری؟ گفت: قماش فروشی. این همین سان که داشت می‌آمد به یک

آهنگر برخورد. بچهاش را اینجا گذاشت. بعد از چند وقت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخورد. گفت: چه کردی؟ گفت: آهنگری گذاشتم. گفت: زحمتت را زیاد کردی. آنکه باید به تو برسد، به تو می‌رسد، آرام باش. اگر امام سجاد را قبول دارید، باز ببینید امام سجاد چه می‌گوید؟ می‌گوید صبح کردم سه تا طلبکار دارم: یکی یقین کردم که روزی‌ام را نمی‌خورند، (آقا جان! هر کدام نیست، بگویند نیست. با من جدل کنید) یکی هم زن و بچه از من نفقه می‌خواهند، یکی هم عزرائیل از من جانم را می‌خواهد. تو سه تا طلبکار داری عزیز من! آرام بگیر، اینقدر... زیاد نکنید. کله سر شما می‌رود. به مشکل برمی‌خورید، یک مقدار مالتان زیاد می‌شود، خمس سهم امام را هم نمی‌دهید.

مگر ثعلبه نبود؟ چرا من اینقدر تند حرف می‌زنم؟ به قرآن، من شما را می‌خواهم. به روح تمام انبیاء، من شما را می‌خواهم. توجه فرمودید؟ حالا مگر ثعلبه نبود؟ روایت داریم بهترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ثعلبه است. حالا بنده خدا می‌آمد می‌گفت: یا رسول الله! (بین مقدس شد، سلمان مقدس نبود) من این فقرا را می‌بینم، دلم می‌سوزد، فلانی ندارد، من اگر داشتم اینقدر انفاق می‌کردم، چه کار می‌کردم، شما یک چیزی به من بده، من یک کاسی کنم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ثعلبه! خیلی صلاح نیست. گفت: نه، من با شما عهد می‌بندم، پیمان می‌بندم، تو نبی خدا هستی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم دو درهم به او داد. او رفت و یک گوسفند خرید. این دو قلو زایید. دو قلو دوباره دو قلو زایید. این گوسفند دیگر در شهر جایش نشد، رفت بیرون. حالا سه وعده برای نماز می‌آمد، شد یک وعده. رفت بالاتر. آیه زکات نازل شد. آمدند به او گفتند زکات بده. گفت: اول بروید از دیگران بگیرد بعداً. وقتی پیشش آمدند گفت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو: مگر ما یهودی هستیم که جزیه بدهیم؟ فوراً جبرئیل نازل شد، وای، ثعلبه کافر شد. زیادی مال، تو را کافر می‌کند. توجه کن. این هم مقدس شد. شیطان مقدس شد. با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عهد کرده. من به خدا عهد می‌کنم غیر آن می‌کنم. آنوقت زکات را از او نگرفت، ابابکر هم نگرفت، روایت داریم عمر هم نگرفت، عثمان گرفت. شما چه دارید می‌گویید. عزیز من، والله، من خودت را می‌خواهم، من همه شما را می‌خواهم. توجه کنید. توجه به ماوراءاتان بکنید. خدا از تو توقع ندارد. به قدر وسعت انفاق کن. مال وقتی شد، نمی‌شود کارش بکنی. به قدر وسعت بکن. مگر زنبور عسل نیست؟ حالا دارد می‌رود آتش ابراهیم را خاموش کند. به او گفتند کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم آتش را خاموش کنم. دوازده فرسخ آتش بود. گفت: من به قدر وسعم کمک می‌کنم. حالا به قدر وسعش کمک کرد، بابا! می‌خواست آتش کسی را خاموش کند. حالا خدا به او چه می‌کند؟ در دهانش عسل گذاشت، به او وحی هم می‌رسد. به من وحی نمی‌رسد. وحی به گنده‌گنده‌هایش نمی‌رسد؛ اما به او می‌رسد.... بابا جان! من شخصی صحبت نمی‌کنم. توجه دارید؟ من به شخص صحبت کنم، به قدر وسعتان عمل کنید.

صدقات، شما را حفظ می‌کند

هیچ چیز مطابق ولایتی که در تو است قیمت ندارد. چرا غصه به ولایت می‌دهی؟ چرا فکر و خیال به ولایت می‌دهی؟ چرا این کاری می‌کنی که ولایت تو ناراحت شود؟ نکن. آمادگی داشته باش. صدقات خودش تو را حفظ می‌کند، توجه کنید من چه می‌گویم. من دیروز صحبت‌م همین بوده است. صدقات خودش حفظت می‌کند. خدای تبارک و تعالی آن را تأیید کرده است. وگرنه این صدقات الان به خدا مربوط نیست. خدا به تو جزا نمی‌دهد، خود صدقات به تو جزا می‌دهد. از کجا می‌گویی؟ آمده برود، عیسی می‌گوید... می‌بینند نیست. می‌گوید چرا؟ می‌گویند نبی الله چرا حرف شما دو تا شد. یک ماری بود باید او را می‌زد. گفت من صدقه دادم. آیا صدقه او را حفظ کرده یا نه؟

این سه نفری که آمدند پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). آن‌ها هر کدام مطابق هزار سوار بودند. جبرئیل نازل شد، یا محمد! این‌ها آمدند تو را بکشند. علی (علیه السلام) را دنبال این‌ها روانه کن. رفت و این‌ها را دست بسته آورد. حکم قتلشان صادر شد. به سومی که رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود او را نکشید. چرا؟ چون سخی است. خب، سخاوت او را نجات داد. سخاوت کافر را مسلمان می‌کند. این‌ها هست. اصلاً صدقه خودش شما را حفظ می‌کند. توجه کن! ماشینت را، خودت را حفظ می‌کند. این هست؛ اما صدقه باید از روی امر باشد. حالا یک نفر یک چیزی را از راه زدی آورد به کسی داد. امام صادق به او گفت چرا همچنین کردی؟ گفت مگر این نیست که صدقه ده ثواب دارد، گناه زدی یک دانه است. من از آن برداشتم به این دادم، یکی‌اش رفت، نه تایش ماند. امام فرمود: مرد حسابی! اگر مال خودت را بدهی، نه اینکه بزودی بیاوری. آنکه حلال و حرام نمی‌کند و صدقه و نذر هم به مردم می‌دهد که فایده ندارد.



«چند وقت پیش، یکی گفت تو چطور دعایت مستجاب می‌شود؟ حالا قضیه این بود. یک نفر زنش خیلی حالش بد بود و او

را در سی‌سی‌یو برده بودند. پیش یکی از آیت‌الله‌های خیلی مهم قم رفته بود. او نمی‌دانم یک مقدار آب دهانش را به او داده بود، یک مقدار آب زمزم به او داده بود، خلاصه، گفته بود: هفتاد حمد بخوان. هیچ چیز بهتر نشد. آمد پیش ما. من به او گفتم: هفتاد تا حمد بخوان به نام امام صادق (علیه السلام) به او بده من هم دعا می‌کنم خوب می‌شود. گفتم: یک چیز هم نذر کن. به او گفتم: چهار پنج تا مرغ نذر کن. این مرد اینقدر مقدس بود، پنج تا مرغ نذر کرده بود، از این مرغهای کشتارگاه را حرام می‌دانست، کشته بود، با پر و بالش داده بود. ما هم خدا می‌داند به مردم دادیم. من به او شوخی کردم. گفتم: امروز چند شنبه است؟ گفت: سه شنبه است. گفتم: شب جمعه خانمت را در بغلت می‌برم. آخر، شب جمعه خوب خوب شد. بعد گفت: آخر چطور شد؟ گفتم: هر کسی نفسی دارد. ما که حضرت آیت‌الله را نذر کردیم. حالا یکی به من گفت: چطور می‌شود که دعایت مستجاب می‌شود؟ گفتم: یکی که مریض است می‌گویم: یا خوب شود یا دردش به جانم بیفتد. خدا هم از من خجالت می‌کشد. خدا هم خجالتی است. خب، آن فرد خوب می‌شود. این نیست که من دکان باز کنم که یکی چیزی به من بدهد. من بخواهم دکان باز کنم که دکانم خراب شده، سرمایه هم که ندارم. من دکان ندارم که درست کنم. دکان درست می‌کنید که دعا می‌کنید مستجاب نمی‌شود. توجه فرمودید؟»

پس عزیز من! قربانت بروم، آنکه مقدر شده به شما می‌دهد، زحمتتان را کم کنید. این اینجوری می‌شود، اینجوری می‌شود، شیطان از در مقدسی می‌آید، بچه‌ام اینجور است، می‌خواهم یک خانه درست کنم، کار خیر است، می‌خواهم سهم امام بدهم، می‌خواهم به کسی چیزی بدهم، به فقرا بدهم، اول می‌آید پدربزرگ را درمی‌آورد. فهمیدید؟ قربانتان بروم! من مغز شما را می‌خواهم، من ولایت شما را می‌خواهم، ناراحتی شما را نمی‌خواهم. وقتی آدم قدری مشغله‌اش زیاد شد، چه می‌کند؟ خدای نخواستہ مغزش هم عیب می‌کند، مالتان هم همه‌اش هدر می‌رود. امروز همه توی فکر این هستند که مالت را چنگ بزنند. رفیق آن است که خودش را برای تو بخواهد. کجا سراغ داری؟ کسی را سراغ داری که خودش را برای تو بخواهد؟ تو را برای خودش می‌خواهد. اصلاً بچه‌ها هم بیشترشان همین‌جور هستند.

کار، خیلی خوب چیزی است

قربانتان بروم! فکری بکنید. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عقلش رسید، گفت دنیا من تو را سه‌طلاقه کردم؛ اما علی (علیه السلام) کار می‌کرد. امیرالمؤمنین چقدر نخلستان خرما درست می‌کرد؛ اما نخلستان را می‌آورد در مسجد و به مردم می‌داد. اتفاقاً روایت داریم حضرت زهرا گفت سهم من پس چه شد؟ گفت: زهرا جان! وسط راه یکی گفت من ندارم به او دادم. نمی‌گذاشت جمع شود. ما جمع‌کن هستیم. توجه فرمودید؟ کار، خیلی خوب چیزی است. شما اگر کار می‌کنید محض خدا بکنید، جهاد فی سبیل الله می‌کنید؛ اما زحمت و کار یک حدی دارد. شما یک قدری توی فکر بروید که این‌ها که بودند مال با آن‌ها چه کرد. مال خیلی خوب چیزی است. من یک روایت بدهم که نگویید چقدر بدسلیقه است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک پولی به کسی داد که برود گوسفند بخرد. آن فرد، دلالتی کرد. این گوسفند را فروخت، آن را هم فروخت، پول را آورد، گوسفند را هم آورد. حضرت فرمود: خدا به تو برکت بدهد. اینقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال شد. پول، خوب چیزی است. من می‌گویم پول را آنقدر پیدا کنید که خودتان را در زحمت نیندازید. پول را پیدا کن؛ اما خودت را هم در نزول نینداز که مورد لعنت باشی. پول خوب چیزی است. الان یک نفر پنجاه تومان به ما داد. من حساب کردم که یک بچه را لباس نداشت، به او دادم. یک کفش نداشت به او دادم، یکی از وامش بر نمی‌آمد به او دادم. من حساب کردم شش نفر حاجتش برآورده می‌شود. این شش نفر که حاجتش برآورده می‌شود، هر کدام از پنج تاست، پنج تا شش. مالش هم حفظ شده، جانش هم حفظ شده، ماشینش هم حفظ شده، این‌ها را من قبول دارم. من فقط دلم می‌خواهد شما خودتان را در زحمت نیندازید. این حرف‌ها که به شما زدم قبول کنید. □. حالا ما می‌خواهیم چه کنیم؟ می‌خواهیم خودمان را به آن‌هایی که دارا هستند برسانیم. بابا! خدا طردش کرده، تو می‌خواهی ضبطش کنی؟ مگر عقل نداری؟... چرا به حرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌روید و به حرف شیطان می‌روید؟ مگر عقل ندارید؟ آرام باشید....

«حضرت می‌فرماید: دنیایان را سه قسمت کنید: یک قسمت کار کنید. جدی کار کنید. من خودم خدا می‌داند ساعت هفت در دکانم حاضر هستم.»

توجه دارید؟ می‌گوید: یک قسمت هم عبادت کن. یک قسمت هم عشق کن با خانواده، با بچه‌هایت. بچه‌هایتان را لا بگیرد، اختلاط کنید. حرف بزنید. اگر بدانید ایشان چقدر محبت بچه‌ها را دارد؟ خودش را هم کمتر حساب می‌کند. عشق هم می‌کند. خدا هم همین را می‌خواهد. چرا اینقدر خودت را در زحمت می‌اندازی؟ عزیز من! امام سجاد بین چقدر قشنگ

می‌گوید. فدایت بشوم. آرام بگیر. والله! دنیا نمی‌ماند.

آنچه که باعث کفر تو است، در درون تو است

بنا شد که ما قول به رفقا دادیم از آدم صحبت کنیم. حالا توجه بفرمایید. خدای تبارک و تعالی اول کار هشدار می‌دهد، وسط کار هشدار می‌دهد، آخر کار هشدار می‌دهد، حالا اول کار است. خدا می‌خواهد هشدار به تمام بنی آدم، به تمام ذرات که من بعد می‌آید بدهد. حالا خدا می‌فرماید: ای ملائکه، من می‌خواهم یک خلیفه خلق کنم. آن‌ها می‌گویند او دوباره خونریزی می‌کند. معلوم می‌شود که آدم و عالمی بودند و خونریزی کردند که به خدا می‌گویند. پس این عالم این نیست که آدم تویش آمده باشد. حالا خدا می‌گوید آنکه من می‌دانم شما نمی‌دانید. حالا خدای تبارک و تعالی می‌خواهد سرپرست کل خلقت را در این دنیا بیاورد. نه اینکه آن‌ها نبودند، آن‌ها سرپرست کل خلقت هستند... امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود من راههای آسمانی را از راههای زمینی بهتر بلدم، نه اینکه حالا البته رفته باشد. حالا قنبر آمده در خانه به ام سلمه می‌گوید: علی (علیه السلام) کو؟ می‌گوید: آسمان است. ملائکه یک اختلاف نظری داشتند، رفتند آنجا. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آسمان می‌رود. آن وقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد به ام سلمه گفت: قنبر کشش ندارد چرا گفت؟ حالا شما مدت زمانی در جلسه هستی، پیش کسی هستی؛ اما یک وقت می‌بینی آن کشش واقعی یک حرف دیگری است. حالا توجه کنید. □ عالم توی علی (علیه السلام) است، نه علی (علیه السلام) توی عالم. این اشتباه است. خدا می‌داند تمام اینجا را می‌بیند، می‌تواند. می‌دانید عالم توی علی (علیه السلام) است، نه علی (علیه السلام) توی عالم. اگر علی (علیه السلام) در عالم باشد خب، اینجاست، آنجاست، آنجاست، توجه فرمودید. حالا خدا یک هشدار به ما می‌دهد حالا توی تو، بغض و حسد و... گذاشته، آنچه را که خوبی است را گذاشته و آنچه را که بدی هم هست را گذاشته. خدا خوبی و بدی را توی تو گذاشته است، طرفدار بدیها شیطان است، طرفدار خوبیها علی (علیه السلام) است.

حالا آن بدیها که توی شما گذاشته با خوبیها، این‌ها می‌خواهد شما خوبیها را در مقابل بدیها اجرا کنید به شما درجه بدهد. خوبیها را بدیها را گذاشته رو به هم که به شما درجه بدهد. چرا؟ از کجا می‌گویی؟ می‌گوید اگر امر من را به امر خودت ترجیح دهی، هشت شرط می‌دهم: بینایت می‌کنم، توکلت را زیاد می‌کنم، سکونت به شما می‌دهم، آرامش می‌دهم، وحی به تو می‌رسد؛ اما اول باید چه کنی؟ این را داده که... دلم می‌خواهد توجه بفرمایید. آن وقت خدا می‌خواهد افشا کند. حالا می‌گوید این بدی توی قایبل بوده، هابیل را کشته. پس تویش است. حالا خدا می‌گوید: این کافر است، نجس شد، اهل جهنم است. پسر پیامبر است. این پسر پیامبر اهل بهشت است؛ این پسر پیامبر اهل جهنم است. آن را که به او گفت نکن، کرد.

حالا خود آدم، یک ترک اولی کرد. همه این‌ها عقیده من این است که می‌گوید خلق اشتباه می‌کند. دنبال خلق نروید. دنبال دوازده امام، چهارده معصوم بروید که من قرار دادم. تا حتی انبیاء. خودش اینجوری است، تویش است. آن وقت ما دنبال چه کسی می‌رویم؟ چه کار می‌کنیم؟ پس ببین از اول دارد اخطار می‌دهد. دارد اخطار می‌دهد که آنچه را که باعث کفر تو است توی خودت است. ببین من دارم افشاء می‌کنم آنکه توی شما است، به تو می‌گویند نکن. تو می‌روی می‌کنی. چرا خودت را گرفتار می‌کنی؟ پس ما باید چه کنیم؟ به امر عمل کنیم. حالا اگر به امر عمل کردی، کم کم جزء امر می‌شوی. یک مقدار امر را عمل کردی، عضو امر می‌شوی. یک قدر دیگر کار کردی متقی می‌شوی. آن وقت خدا می‌گوید تمام اعمال متقی را من قبول می‌کنم.

شما باید با یقین تأمین شوید

این فتنه بود که من گفتم قرآن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده به متقی هم می‌شود. ما اول به خیالمان این است که این برای گنهکارها نازل شده است. نه. حالا چرا به متقی نازل می‌شود؟ متقی به قرآن عمل می‌کند. بابا جان! متقی بشو قرآن به تو نازل شود. حساب کن بالاخره مردنی هستیم. بالاخره احتیاج به ماوراء داریم. حالا بالاخره نگویند این چند تا کلرگاه دارد، چند تا چیز دیگر دارد،... به درد من نمی‌خورد، به درد ماوراء تو نمی‌خورد. حالا چطور شود که ما اینطور شویم؟ خودت باید خودت را تعلیم کنی. چطور ما خودمان را تعلیم کنیم؟ ما هم‌ااش می‌گوییم خدا تعلیم کند. من از امام رضا خواستم خدایا این‌ها را کفایت کن. من دارم می‌گویم. تو باید با یقین تأمین شوی. وقتی یقین داری خدا روزیات را می‌دهد، وقتی یقین داری تو را کفایت می‌کند، وقتی یقین داری خدا روز الست تمام کارهایت را معلوم کرده، وقتی یقین کم و زیاد نمی‌شود، وقتی یقین کنی او سرپرست توست، وقتی یقین کنی او تو را کفایت می‌کند، خودت

نمی‌روی توی کفایت خودت. تو خودت می‌روی توی کفایت خودت. می‌گویی اگر اینجوری، اینجوری بشود، این است وگرنه اگر اینجوری اینجوری بشود، این است. اینجور. تأمین تو اینجور است. «وحده لا شریک له» شریک نگیر برای هر کثرت. «وحده لا شریک له» یعنی چه؟ یعنی کسی جز او مؤثر نیست. چرا تو اینقدر مؤثر درست می‌کنی؟ درست می‌کنی یا نمی‌کنی؟ یا خیالت مؤثر است یا کارگاہت مؤثر است یا کارخانہات مؤثر است، یا رفیقت مؤثر است، یا فروشگاهت مؤثر است، یا او را می‌بینی یک رشوه می‌دهی که از من بخرید، یک رشوه می‌دهی که این کار را بکند. تو اینقدر مؤثر برای خدا درست کردی، لا مؤثر! خب این است که داری می‌بینی. خدا هم که این حرفها را ندارد. هر بار می‌گذارد به حسابت. یک آدمش یک ترک اولی کرد، سیصد سال او را انداخت آنجا. زنش گریه می‌کرد خودش هم گریه می‌کرد. حالا تو خیال نکن، تو را کنار می‌اندازد، تو کنار افتادی و نمی‌دانی. تو دورکعت نماز با حضور قلب نمی‌کنی. یک «یا الله» نصف شب بلند نمی‌شوی بگویی. می‌گوییم یا نمی‌گوییم؟

اگر امر را اطاعت کردی، تا حتی برادر رسول الله می‌شوی

ما خودمان را خلط می‌کنیم می‌رویم لای آن‌ها. بابا بیا این طرف. بیا این طرف خط. این طرف خط سلمان چه جور می‌کرد؟ ابادر چه جور می‌کرد؟ میثم چه جور می‌کرد؟ اویس قرن چه جور می‌کرد؟ هفتاد هزار نفر آن طرف رفتند. حالا که رفتند و عبادتی شدند، می‌خواستند انفاق داشته باشند، خیلی سنی‌ها انفاق دارند. آنجا یکی دو نفر را روانه کردند، سنی شدند؛ بس که انفاق دارند. حالا با تمام این کارهایشان گفت: این‌ها کافر و مرتدند. بابا! بیا از علی (علیه السلام) جدا نشو. بابا! بیا از امر علی (علیه السلام) جدا نشو که به ما هم بگویند این‌طور شدی. چرا اینجور شدند؟ از امر جدا شدند. از امر علی (علیه السلام) جدا شدند. از مقصد علی (علیه السلام) جدا شدند. بابا! بیا تو جدا نشو. به این نیست که ما داریم این کارها را می‌کنیم. مگر اویس قرن در بیابان نیست؟ جنگ رفته است؟ خیلی انفاق داشته؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیده؟ اینقدر که من فریاد می‌زنم که این‌ها امرشان است، او امر را اطاعت می‌کرده. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید بوی بهشت می‌دهد. حالا پا شده آمده امر مادرش را اطاعت می‌کرد. مادرش گفت مادر جان! برو؛ اما یک پایت را پایین بگذار. آمد دست مادرش را بوسید، افتاد پای مادرش را هم بوسید که به او اجازه داده است بیاید. حالا آمده اتفاقاً پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نیست. حالا یک پایش را پایین گذاشته؛ رفت در خانه‌ام سلمه. تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد گفت بوی بهشت می‌آید. در و دیوار بوی بهشت می‌آید. مگر چه کسی آمده؟ یک بابای بچه شترچران! چه جوری است؟ دارد امر را اطاعت می‌کند. مقدس نیست، امر را اطاعت می‌کند. حالا یک دفعه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را باز هم بالا برد. از یک طرف می‌گوید: برادرم علی (علیه السلام) است، از طرفی می‌گوید: اویس هم برادر من است. بابا! من فریادم این است که امر را اطاعت کنید. کار دیگری که نداریم، برادر رسول الله بشوید، بوی بهشت بدهید. این کارها چیست که ما می‌کنیم؟ ما آمدیم داریم همین را می‌گوییم. می‌گوییم امر را اطاعت کن. شما اگر هر کجا دیدی مطابق امر نیست نرو. قرقگاه را مراعات کن. خودت برای خودت درست نکن. یک اسلام خودشان برای خودشان درست کردند مورد لعنت هم شدند. مقدس، خودش برای خودش اسلام درست می‌کند. اگر بدانی من چه کار می‌کنم؟ فلانی را اینجور می‌کنم، فلانی را نجات می‌دهی، اینجوری اینجوری می‌کنی، برو اینجوری کن، اینجوری کن، یک دفعه می‌بینی گرفتار شدی. نمی‌توانی هم از گرفتاری‌اش درآیی. یک عمر دوییدی.

حالا یک روایت دیگر هم بگویم. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سر قبرستان آمد. گفت مرده‌ها چطورید؟ گفت: من بگویم یا شما. گفتند: تو اولی هستی. گفت: مالتان قسمت شد، زنانان هم شوهر رفت. گفتند: یا علی! ما بگوییم. اگر یک چیزی دادیم، دادیم، اینجا مانده، ندادیم هم هیچ چیز. به حضرت عباس! به پدر حضرت عباس، حاج شیخ عباس می‌گفت یک عده‌ای هستند که فقط دستهایشان را می‌چونند. کارخانه‌اش را می‌بیند، کارگاهش را می‌بیند، مرتب این‌ها را می‌بیند، می‌بیند کسی خورده، کسی برده، این هم رفته نزول کرده، این هم دویده این‌ها را جان کنده، این‌ها همه را دارند می‌خورند. خب چرا این کار را می‌کنی؟ بابا جان! عزیز من! قربانت بروم! به قدری که می‌توانی برداری.

«من یک پاره وقتها جوان هم که بودم می‌گفتم خدایا یک باری روی دوش من بگذار که بتوانم بکشم. گفتم: تو عادل‌ی. یک باری بگذار روی دوشم که بتوانم بکشم. بار برای خودم درست نکنم که نتوانم بکشم.»

توجه فرمودید؟ ببین! من گفتم انفاق خوب است؛ اما وجود مبارک هر شخصی از این دنیا بهتر است. اگر روایتش را هم بخواهی حضرت اینقدر مؤمن را برد بالا که گفت: اگر دنیا را یک لقمه کنی دهان مؤمن بگذاری اسراف نکردی. وجود شما تا امر را اطاعت کنی، خود امر هستی، خود علی (علیه السلام) هستی، خود امام زمان (عج الله فرجه) هستی. اما چرا؟

اطاعت آن، امر آن، خودش است. تو هم امر او را اطاعت کردی، پس خودش هستی. کسی که نوار من را می‌شنود به حرف توجه کند. اگر نه می‌گوید خلق را امر کرد. نه! بابا ببین من دوباره تکرار می‌کنم: خود آن‌ها امر هستند، اگر تو امر آن‌ها را اطاعت کردی، خودت می‌شوی امر. می‌شوی یا نمی‌شوی؟ اما اگر نکردی چه می‌شوی؟ متنفر از امری. پس امر را اطاعت کن. هر کجا دیدی متابعت از امر است، همان کار را بکن.

تمام خلق، کسری دارند، تا حتی انبیاء؛ اما ائمه وجه خدا هستند

حالا ما داشتیم از آدم صحبت می‌کردیم. حالا ببین چطور شد؟ زمان نوح چه جور شد؟ زمان ابراهیم چطور شد؟ تمام خلق کسری دارند. حتی انبیاء. توجه فرمودید؟ ببین حالا قرآن نازل شد. حالا تورات است، انجیل است، زبور است. حرف علمی شد. تورات به جای خودش درست بوده است، زبور هم درست بوده است، انجیل هم به جای خودش درست بوده است. هر پیامبری که آنجا بوده است، این‌ها به این عمل می‌کردند اهل بهشت بودند. اما این را باید بدانید انبیاء محدود بودند. یعنی امر نوح محدود بوده، امر ابراهیم محدود بوده، امر آدم محدود بوده. محدود یعنی چه؟ یعنی به همان زمان می‌خورده، اما این دوازده امام، چهارده معصوم محدود نیستند. لا محدود. تمام خلقت باید به امر این‌ها باشند. این‌ها وجه الله هستند. وجه خدا هستند. اما انبیاء دیگر نبودند. اما پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هست. چون او ولی است. ولایت وجه الله است، نه نبوت. توجه فرمودید؟ حالا چرا آن‌ها به امر نبودند کافر می‌شدند؟ من هم به امر نشدم، کافر شدم حالی‌ام نیست. آیا خوب است یا نه؟ خودمان حالی‌مان نیست. حالا چطور ما به امر نمی‌شویم؟ می‌رویم به امر شیطان می‌شویم. شیطان تو را فریب می‌دهد. مقدس است. فهمیدی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حالا آمده می‌گوید یا محمد! آن منبر را دیدی کنار عرش، می‌گوید من سیصد سال تدریس می‌کردم، بابا جان! این فقیه بوده، فقیه بوده، فقیر شده. چرا؟ امر را اطاعت نکرد. اگر امر را اطاعت می‌کرد چه جور بود؟ همان بود. امر را اطاعت نکرد. ما هم امر را اطاعت نمی‌کنیم. من توی امر هستم.

خدا، از شما توقع شکرانه دارد

آقا جان! قربانتان بروم! بیایید امر را اطاعت کنید. خیالی نشوید. پس بنا شد انشاء الله امیدوارم حرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت کنید. از آدم تا عالم باید ما مواظب باشیم امر را اطاعت کنیم. خودتان را در دردسری نیازید. خدای تبارک و تعالی آنچه را که مقدر شده است را به شما می‌دهد.

« خودتان را قدری پیش سابق بگذارید. من والله همین جور هستم. یک پاره وقتها خودم را می‌گذارم آن موقع که دنبال پدرم بودم. من از اول عمرم به پدرم نگفتم یک قرآن بدهد. ندارد. بیچاره رعیت است... حالا می‌گویم خدا را شکر. به حضرت عباس می‌گویم خدا، من شکرانه رفقا را نمی‌توانم بکنم. تو از آنجا ما را نجات دادی، با یک چنین رفقای ما را محشور کردی. خدایا، ما و رفقایمان را با اهل بیت محشور کن.»

حالا آن وقتها وحی رسید به اهل جلسه، تمام رفتیم آن بالا، نداشتیم هر که یک چیز می‌خواهد من می‌دهم. خدا ندا داد. من نمی‌دانم شما چه خواستید. والله! من گفتم: خدایا من خواهشم این است این جانم ذرات بشود در تمام عالم بگویم: خدایا شکر، خدایا شکر. الان عزیز من! مالتان که زیاد می‌شود خدا فقط توقع شکرانه دارد. توقع از شما دارد شکر بگویید. اما به شما می‌گویم از ماوراء باید اطلاع داشته باشید، تو خودت هم از ماوراء خودت اطلاع داشته باش. چی داشتی؟ چه جوری شدی؟ چه کسی به تو داده؟ آیا با قدرت خودت اینطوری شده؟ خیلی‌ها از تو قدرتمندتر هستند. چرا ندارند؟ الان مالی که در اختیار تو است، بیت المال است. تو توجه به بیت المال کن. خب، از پنج قسمت، یک قسمتش را بده دیگر. اینقدر دست به دست نکن. خدا به تو برکت می‌دهد. حتی‌الامکان شکرانه کن. آن موقعت را نزدیک بیاور. من کلام این است. آن وقت خدای تبارک و تعالی به حضرت عباس! وقتی شما کاملاً از خدا راضی شدی، یک سکونت به تو می‌دهد. یک یا الله بگو به سلطنت سلیمان نمی‌دهی؛ اما اول باید رضایت باشد. اگر رضایت داشته باشی، اینجوری هستی. اگر نه برای خدا چرا اینجوری نشد، چرا آنجوری نشد هستی. اینجوری که من می‌گویم. اگر اینجوری قانع و راضی باشی، محو جمال خدا می‌شوی، محو جمال امام زمان (عج الله فرجه) می‌شوی.

خدایا! عاقبتان را به خیر کن.

خدایا! ما را با خودت آشنا کن.

خدایا! ما را بیامرز.

خدایا! تو را به حق امام زمان (عج الله فرجه) ما تو را بیشتر از پول بخواهیم

خدایا! پول را نثار تو کنیم

خدایا! خودمان فدای تو کنیم

خدایا! مقصد و مقصود ما تویی.

خدایا! ما گناه می‌کنیم دست ما را بگیر.

خدایا! اصلاً ما اشتباه کن خلق کردی. ما اشتباه می‌کنیم. اما عمداً نمی‌کنیم با خیال و هوس می‌کنیم. خدایا! دست ما را بگیر.

خدایا! ما را در پناه خودت حفظ کن.

خدایا! هم دنیا به ما بده هم آخرت.

خدایا! ما را محتاج مردم نکن.

خدایا! به حق پنج نور پاک، هر محبتی به غیر دوازده امام، چهارده معصوم و دوستانشان هست از دل ما بیرون کن. جایگزینش محبت خودت بکن.

یا علی